

# ROGER LESCOT

## به بهانه‌ی یک نامه

صادق هدایت، روزه لسکو و ترجمه‌ی فرانسه‌ی بوف کور

ناصر پاکدامن

به دشواری می‌توان نقش روزه لسکو<sup>۱</sup>، مترجم فرانسوی بوف کور را در شناساندن صادق هدایت به فرانسویان و از طریق اینان به جهانیان نادیده گرفت. چندماهه‌ی پس از خودکشی هدایت (در آخرین ساعات هفتم یا نخستین ساعات هشتم آوریل ۱۹۵۱ / ساعات پایانی هفدهم یا ساعات آغازین هیجدهم فروردین ۱۳۳۰)، ترجمه‌ی لسکو از بوف کور، بار نخست، در ۱۹۵۲ در قاهره، در چند شماره‌ی پیاپی ماهنامه‌ی فرانسه‌ی زبان مجله‌ی قاهره (Revue du Caire) انتشار یافت و سپس بار دوم در سال ۱۹۵۳، در پاریس به صورت کتاب توسط ناشری معتبر، روزه کورتی<sup>۲</sup>، منتشر شد.

از این‌که آن چاپ نخست چه پیامدهایی داشته است چیزی نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که انتشار بوف کور در هیات کتاب در فرانسه رویداد پراهمیتی شد و بسیاری از بزرگان ادب و هنر آن زمان فرانسه این کتاب را ارج فراوان گذاشتند و نویسنده‌ی آن را در عداد نویسندگان بزرگ دوران معاصر نام بردند (حسن قائمیان بیشتر این نوشته‌ها را در همان سال‌ها به فارسی برگرداند و در "ماهنامه سخن" منتشر کرد و بعدها نیز همراه مطالبی دیگر به صورت کتابی به چاپ رساند)<sup>۳</sup>.

روزه لسکو که بود و با "بوف کور" و نویسنده‌اش از کجا آشنا بود؟

م. ف. فرزانه می‌نویسد:



"لسکو فقط ایراندوست و ایرانشناس نبود؛ زبانشناسی استثنایی بود که نه تنها فارسی و عربی و آلمانی و انگلیسی و اسپانیایی را خوب می دانست، بلکه قصه های عامیانه کردی را به فرانسه ترجمه کرد، دستور زبان کردی را تدوین نمود و در مدرسه زبانهای شرقی پاریس این زبان را درس می داد. لسکو فقط "بوف کور"، "محلل" و "زنی که مردش را گم کرد" هدایت را ترجمه نکرده بود. پدرو پارامو (Pedro paramo) اثر معروف ژوان رولفو (Juan Rulfo) نیز به وسیله او از اسپانیایی به فرانسه برگردانده و شناخته شد.

لسکو دیپلوماتی حرفه ای بود. در جوانی با سمت دبیر سوم سفارت به تهران آمد و با صادق هدایت و دوستان او آشنا شد. در همان دوره نخستین مقاله را درباره ادبیات معاصر ایران نوشت. سپس مدت درازی مأموریت سفارتهای قاهره و مکزیکو و سازمان ملل متحد در نیویورک را یافت. در سال ۱۹۶۱ دوباره با مقام وزیرمختاری به ایران بازگشت و دو سال بعد با عنوان سفیر برای گشایش سفارت فرانسه در اردن هاشمی به عمان رفت و سپس سفیر فرانسه در تایلند شد و تا ۱۹۷۳ در آنجا بود، تا این که او را به پاریس احضار کردند.

چرا؟ برای این که وقتی چند نماینده ی مجلس فرانسه به بانکوک رفته بودند، او نتوانسته بود اتمبیل سفارت را در اختیارشان بگذارد! چنین گناهی (!) باعث شد که لسکو در انتظار مأموریت بعدی یک سالی خانه نشین بشود. تازه ازدواج کرده بود و از رفتار دستگاه دولت زجر می کشید و بیمار شد. و بیماری بی علاج: سرطان ...

"آن وقت فکر کم و بیش بچگانه ای به سرم زد: راهی بجویم تا او تشویق بشود و از غصه اش بکاهد. آیا اگر دولت ایران به او مدال و نشانی بدهد و از خدماتی که به ادبیات معاصر ایران کرده است قدردانی کند خوشحال می شود؟ به فریدون هویدا که در نیویورک بود تلفن زدم و خواهش کردم موضوع بیماری سخت لسکو را به گوش برادر نخست وزیرش برساند و از او بخواهد یک نشان برای لسکو بفرستد و طی مراسمی خدماتش را بستاند. فریدون هم که لسکو را خوب می شناخت پیشنهاد مرا پذیرفت و اقداماتش نتیجه داد و یک نشان درجه دوم (؟) برای لسکو

فرستادند که متأسفانه با تاخیر زیاد به پاریس رسید. از آنجا که لسکو از منشاء این حق شناسی غیرمترقبه مطلع نبود، یواشکی او را پایدم. آیا چنین پیشامدی می توانست در بهبودش مؤثر باشد؟

چنین به نظرم رسید که با وجود تشدید بیماری تا چندروزی سر حال آمد. تا اثر این تشریفات کوچک، مثبت ولی زودگذر بود و آخرین بار که به خانه اش رفتم، او را موجودی یافتم در بستر افتاده، با چهره نکیده و جثه ای تقلیل یافته ... ولی لبخند به لب و شوخ که از گذشته و حال صحبت می کرد: این که در جوانیش خوابهایش را یادداشت می کرده، می خواسته نویسنده بشود، مجموعه ای سکه های قدیمی داشته، از جمله آرزوهایش در مکزیک این بوده که تک و تنها برود در یکی از جزایر کوچک کارائیب مستقر بشود ... و حالا با

این دارو و درمانها؟ "مدتی است که دکتر هورمون ماده تجویز کرده است ... بعید نیست پستان در بیاورم ... آن وقت کار زخم آسان می شود، می توانم بچه مان را شیر بدهم!" و زنش خندید و خودش قهقهه زد و من و زخم هم خنده تلخ سردادیم. هیچ یک به روی خودمان نمی آوردیم که محکوم به مرگ است ... و خود او که مردی هوشمند بود و از نوع

نورنوم، شمره  
ششم، هفتم، هشتم  
مژروسیموسهشتادو

**La Revue du Caire**  
LA PLUS IMPORTANTE REVUE  
DE LANGUE FRANÇAISE AU MOYEN-ORIENT  
un service des Echanges Culturels entre l'Orient  
et l'Occident

**NOTRE PROGRAMME :**

- ★ Faire connaître au public international les principales œuvres contemporaines ou classiques de langue arabe.
- ★ Tenir les intellectuels d'Europe au courant des tendances importantes et des problèmes culturels qui préoccupent l'Élite intellectuelle d'Orient.
- ★ Publier toutes les contributions importantes à l'étude de l'Histoire et de la Civilisation Orientales, qu'elles soient dues à des spécialistes d'Europe ou d'Égypte ou d'Orient.
- ★ Permettre aux écrivains d'Égypte de langue française de s'écrire et d'être appréciés dans le monde.
- ★ Tenir les auteurs cultivés d'Égypte et d'Orient au courant des tendances intellectuelles et des principales réalisations artistiques d'Occident.

1<sup>re</sup> ANNÉE — No. 147-48 Février-Mars 1952

## LA REVUE DU CAIRE

لاریبی دی کیر

MATHIAS

<p>MOHAMMED EL-KHAYAT ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 157</p> <p>Dr. GH. FOUAD HELWAN ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 158</p> <p>JEAN-PIERRE LAFITE ..... <i>Aspects du spectacle théâtral égyptien</i> ..... 207</p> <p>RACHE KAMEL ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 210</p> <p>MOHAMMED EL-KHAYAT ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 211</p> <p>FARHAT KHAMIS ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 212</p> <p>FARHAT KHAMIS ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 213</p> <p>JEAN GALLET ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 214</p> <p>ALBERT MOUSSA ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 215</p>	<p>SOLEIL HEDJAZI ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 159</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 160</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 161</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 162</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 163</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 164</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 165</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 166</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 167</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 168</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 169</p>
--	---

**LES CONFÉRENCES EN ÉGYPTE**  
HOUMAYDAN, A. ALMAN

<p>CHARLES LAFITE ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 216</p> <p>ARND HEYER ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 217</p> <p>E. MOHAMMED ..... <i>Le Caire, Brève Esquisse</i> ..... 218</p>	<p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 219</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 220</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 221</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 222</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 223</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 224</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 225</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 226</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 227</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 228</p> <p>Le Caire, Brève Esquisse ..... 229</p>
--	---

**LIVRES D'ÉGYPTE DE LANGUE FRANÇAISE**  
FOUAD AL-AHMAR ..... *Le Caire, Brève Esquisse* ..... 231

**LA VIE LITTÉRAIRE**  
ALBERT MOUSSA ..... *Le Caire, Brève Esquisse* ..... 232

**rdc**

NUMERO DOUBLE  
EGYPTE : 40 PIASTRES

معالجاتش به بیماری بیعلاجش پی برده بود، باز می خندید و چشمانش می درخشید و از روزهای آینده می گفت...<sup>۲۰</sup> این پایان راه است، و گفتن این که آن نشان اهدایی هم "درجه ۱" بوده است و نه "درجه ۲" یا این که این یا آن تاریخ را باید کمی افزون و کم کرد تا با واقعیت منطبق باشد، چیزی را تغییر نمی دهد.

اما آغاز آشنایی لسکو با ایران از کجا بود و چگونه بود؟

لسکو متولد ۱۸ مارس ۱۹۱۴ است. در ادبیات، از دانشگاه پاریس لیسانس دارد و هم مدرسه‌ی علوم سیاسی پاریس را به پایان رسانده است و هم از مدرسه‌ی مطالعات عالی، دیپلم گرفته است و هم از مدرسه‌ی ملی السنه‌ی شرقی پاریس در زبان‌های عربی کلاسیک، فارسی و ترکی. او از ۱۹۳۶ (۱۳۱۵-۱۳۱۴) در سوریه و لبنان است و در انستیتو فرانسه‌ی دمشق که از مراکز مهم مطالعات شرق شناسی فرانسه است به تحقیق و کار مشغول است و مقالاتی نیز در مجلات معتبر شرق شناسی فرانسوی درباره‌ی فرهنگ و ادبیات فارسی و کردی انتشار می دهد که از آن جمله است مقاله‌ای در "مجله‌ی مطالعات اسلامی" (Revue des etudes islamiques) درباره‌ی "امثال و چیستان‌های کردی" که در ۱۹۳۷ (۱۶-۱۳۱۵) انتشار یافته است و بعد هم ترجمه‌ی چند صفحه‌ی چاپ نشده از عبدالرحمن جامی است در شماره‌های ۷-۸ (۳۸-۱۹۳۷) «بولتن مطالعات شرقی» (Bulletin d'etudes orientales) که در آن زمان توسط انستیتو فرانسه در دمشق منتشر می شد. در آن سال‌ها، لسکو هم درباره‌ی زبان کردی تحقیق می کند و هم درباره‌ی یزیدیان سوریه و جبل سنجر، و نتایج بررسی وی در این باره به صورت کتابی در ۱۹۳۸ (۱۷-۱۳۱۶) انتشار می یابد (دمشق، ۱۹۳۸).

با چنین توشه‌ای است که لسکو در بهار ۱۳۱۷ از سوی انستیتو فرانسه‌ی دمشق به سوی ایران رهسپار می شود. در میان اوراق و اسناد بازمانده از لسکو دو نامه هست که از آمدن او به ایران اطلاعاتی را به دست می دهد. نخستین نامه از لویی ماسینیون<sup>۵</sup> است - که در آن زمان از بزرگان شرق شناسی فرانسه بود. وی در نامه‌ای به تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۳۸ (۲ فروردین ۱۳۱۷)، به لسکو می نویسد:

«... شما را به غلامحسین صدیقی و سعید نفیسی و علی اکبر سیاسی معرفی کردم و امیدوارم که در تهران شما را کمک فراوان کنند.»

این نامه به بیروت یا به دمشق فرستاده شده است، چرا که در آن زمان لسکو در آن نواحی به پژوهش و تحقیق مشغول بوده است. نامه‌ی دیگر از هانری ماسه است (۳ آوریل ۱۹۳۸/۱۴ فروردین ۱۳۱۷) که در پاسخ نامه‌ای از لسکو نوشته شده است. ماسه می نویسد:

«... در معرفی شما نامه‌ای به سعید نفیسی نوشته‌ام»، و بعد هم گویی که به پرسش لسکو پاسخ می دهد درباره‌ی ترجمه‌ی آثاری از ادبیات معاصر فارسی می نویسد: «می توان "فرنگین" سعید نفیسی یا یکی از داستانهای کوتاه صادق هدایت (مثلاً "زنده بگور") یا یکی از داستانهای کوتاه محمد حجازی که اخیراً چاپ شده است (مثل "درویش قربان") را به فرانسه ترجمه کرد.»

مثل این که لسکو در تابستان ۱۳۱۷ به تهران می رسد. در هر حال در آن روزها لسکو دیگر در تهران است.

لسکو در تهران چه می کند؟

در پیش نویس نامه‌ای به فارسی خطاب به مقامات وزارت فرهنگ ایران از علاقه‌ی خود به مطالعه و تحقیق درباره‌ی یزیدیان صحبت می کند. این که سرنوشت این تقاضا نامه چه می شود بر ما معلوم نیست؛ اما از این گذشته علاقه‌ی اوست به مطالعه و تحقیق درباره‌ی فرهنگ و ادبیات معاصر ایران.

در همان ماه‌های نخست اقامت در تهران، لسکو مقاله‌ای می نویسد با عنوان "یادداشت‌هایی درباره‌ی مطبوعات ایران" که در "مجله‌ی مطالعات اسلامی" همان سال ۱۹۳۸ منتشر می شود. مقاله می خواهد فهرستی به دست دهد از مجلات و روزنامه‌هایی که در ایران منتشر می شود. اگر به تاریخ روزنامه‌ها تکیه کنیم مقاله باید در تابستان ۱۹۳۸



(۱۳۱۷) نوشته شده باشد. چرا که به شماره های ۸ تیر و ۲۸-۲۷ خرداد روزنامه های "ایران" و "اطلاعات" استناد می کند یا اشاره می کند که روزنامه ی "ژورنال دو تهران" از تاریخ ژوئیه ۱۹۳۸ (تیر - مرداد ۱۳۱۷) املا ی فرانسه ی کلمه ی "تهران" را تغییر داد (ص).

(۲۷۲)، و این نام را چنین نوشت: Teheran.

در این تک نگاری درباره ی مطبوعات فارسی نه از "مجله ی موسیقی" نامی هست (آغاز انتشار: فروردین

۱۳۱۸) و نه از "ایران امروز" که معلوم است که هنوز منتشر نشده بودند. از "اطلاعات هفتگی" و "راهنمای زندگی" هم نامی نیست. چرا که هر دو از مجلات سال های بعدی هستند. مقاله در دو قسمت است. قسمت نخست آن تحلیلی است از محتوای مطبوعات و تعداد آن ها و نقش دولت و تبلیغات دولتی در مطبوعات. در قسمت دوم آن فهرستی به دست داده می شود از کلیه ی نشریات ادواری که در ایران آن زمان انتشار می یافته است: نخست روزنامه ها و سپس مجلات و ماهنامه ها.

در سال بعد و در همین "مجله ی مطالعات اسلامی"، لسکو مقاله ای دیگر منتشر می کند درباره ی "اصلاح وازگان در ایران"، (ص. ۹۶-۷۵) که در واقع درباره ی فرهنگستان ایران است و فعالیت آن در وضع لغات تازه و ضرب وازه های نو.

اما درباره ی ادبیات معاصر فارسی، لسکو مقاله ای می نویسد نسبتاً طولانی که باید آن را نخستین تک نگاری دانست درباره ی "زمان و داستان کوتاه در ادبیات ایران معاصر". این مقاله ی ابتکاری در سال ۱۹۴۲ (۲۱-۱۳۲۰) در "بولتن مطالعات شرقی" منتشر می شود (ص. ۱۰۱-۸۳). بحث و تحلیل از هدایت و آثارش بخش مهمی از مطالب این مقاله را تشکیل می دهد و این قسمت در همان سال ها در ماهنامه ی "سخن" به فارسی ترجمه شده است.<sup>۹</sup> این نخستین باری است که لسکو درباره ی هدایت می نویسد.

آشنایی او با هدایت از کجا آغاز می شود؟

در آن زمان که لسکو به تهران می رسد (تابستان ۱۳۱۷)، صادق هدایت در تهران است. سفر یکساله ی او به هند پایان یافته است و وی در نیمه ی دوم شهریور ماه ۱۳۱۶ به تهران بازگشته است. در ۷ مهر ۱۳۱۶ به محبتی مینوی می نویسد: "دو سه هفته است که وارد شده ام و با حقوق کمتر از سابق که آنهم پروپائی ندارد در اداره مشغول خرحمالی هستم".<sup>۷</sup> غرض از اداره، بانک ملی ایران است و از نظر استخدامی، همچنان که در معمول ادارات دولتی پیش می آید، سرو سامان گرفتن کار هدایت در این اداره چند هفته ای به طول می انجامد: در تاریخ ۶ آبان ۱۳۱۶ است که از بانک تقاضای "شغل مناسبی" می کند و روز بعد پرسشنامه ی استخدامی را پر می کند و در ۲۲ آبان در دایره ی ارز به کارآموزی مشغول می شود. در ۱۸ دی با ۸۰ تومان حقوق به استخدام بانک ملی در می آید و در دایره ی ارز شعبه ی مرکزی بانک ملی ایران به کار خود ادامه می دهد. اما هدایت در بانک چندان دوامی نمی آورد و بالاخره در ۱۵ بهمن ۱۳۱۷ به ریاست شعبه ی مرکزی، توسط دایره ی ارز می نویسد: "به واسطه ی پیش آمد غیرمترقبه مجبور به استعفا می باشم". چندی پس از این، هدایت به استخدام اداره ی موسیقی کشور در می آید و در آن جا خاصه مجله ی موسیقی را تا شهریور ۱۳۲۰ اداره می کند و پس از آن در ۲۸ آبان ۱۳۲۰ به عنوان مترجم در هنرکده ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران استخدام می شود.<sup>۸</sup>

حاصل همه ی این توضیحات آن که در تابستان ۱۳۱۷، هنگام رسیدن لسکو به تهران، در دایره ی امور ارزی شعبه ی مرکزی بانک ملی ایران به کار مشغول بوده است.

در میان یادداشت ها و اوراق لسکو متنی یافت می شود با عنوان "چند خاطره درباره ی صادق هدایت" که می بایست چندماهه ی پس از انتشار ترجمه ی فرانسه ی بوف کور نوشته شده باشد تا همراه و در مقدمه ی دو داستان کوتاهی که

هدایت به فرانسه نوشته است در "مجله ی پاریس" (Revue de Paris) منتشر شود. این که چرا این طرح عملی نشد را نمی دانیم، اما باید بگویم که این نوشته نکات تازه و مهمی را درباره ی هدایت آن سال های پایانی "عصر طلایی" و دامنه ی دوستی او با لسکو به دست می دهد. لسکو می نویسد:

"هدایت دوست من بود و با این که خود را کشت برای من همچنان زنده است. از او که آنقدر تودار بود، چه بگویم که به یادش هم خیانت نکرده باشم."

لسکو سپس از چگونگی آشنایی خود با هدایت سخن می گوید:

"در یکی از روزهای دوردست ۱۹۳۸، شرقشناس جوانی، تازه وارد به تهران، به بانک ملی رفته بود تا مقداری پول عوض کند. توضیحات او که به فارسی تا اندازه ای دشوار داده می شد توسط کارمندی که چهره اش از طنزی اندکی تلخ می درخشید بردبارانه پذیرفته شد و بالاخره به فرانسه ای عالی پاسخ شنید: "به جای این که بگذارید بانک ما شما را بلزدد، بروید پولتان را جای دیگر عوض کنید. بعد هم بیخود وقتتان را با مطالعه ادبیات معاصر ایران تلف نکنید که هیچ نفع و فایده ای ندارد". باید که آدمی انضباط آهنینی را که استبداد مطلقه رضاشاه بر ایران آتروز حکمفرما کرده بود، شناخته باشد تا اینکه باور نکردنی بودن شنیدن چنین سخنانی را از دهان یک کارمند دولت درک کند".

این آشنایی به دوستی می انجامد.

"در هدایت دو انسان وجود داشت، یکی که عاشق پرشور زندگی بود و آن دیگر که تا مرز سرگیجه درباره مرگ تامل داشت. مضمون ادیان ایران قدیم، پیکار نیروهای روشنایی و نیروهای تاریکی، میان هستی و نیستی بود.

آیا این امر که هدایت ادیان قدیم را یکی از موضوعهای مورد علاقه تحقیق و مطالعه خود قرار داده بود به این خاطر نبود که این ادیان، به نحوی، تعارضهای درونی او را منتقل می کردند؟

صادق، در ساعتی روشنی و وضوح خود، تنها ساعتی که با دوستانش می گذراند، شاداب ترین و از سرزندگی

و زنده دلی شگفت انگیزترین هم نشین بود. در آن دوره هایی که من در تهران اقامت داشتم، تقریباً هر شب گروه ما یا در خانه ی او، در اتاقی که در بیرونی منزل پدری داشت جمع می شد و یا در یکی از آن اغذیه فروشیهای ارمنی که ودکا و پیش غذا داشتند. برنامه شب زنده داری بر حسب خواهش طبع صادق تنظیم می شد که بهتر از هر کس امکانات شهر را می شناخت. و آن وقت گشت و گذارهای پایان ناپذیر بود و در محله های دوردست یا در دهات شمیران. قهوه خانه های عامه پسند و نک، قهوه خانه آسیاب گاوی، با باغهای شبانه مملو از زمزمه درختان و جویبارها، قهوه خانه ای که رفیقمان، شاطر عباس در ساختمانی در همسایگی سفارت انگلیس داشت و مشتریان همه از مردمان درست و حسابی نبودند صحنه حوادث مضحک یا گفتگوهای خنده آور با شخصیهایی می شد که گویی، درست سربرنگاه از درون ناباوری و ناواقعی سر برمی آوردند."

درباره ی این شب ها و شبگردی ها، اشارات دیگری نیز در یکی از نامه های خصوصی لسکو می یابیم که نامه ای است از ادوارد سانژه که سال ها ساکن ایران بود و ایرانی بود و تا زمانی که ایران را در تابستان ۱۳۱۸ ترک کرد و به پاریس آمد در ایران به تجارت مشغول بود. روی

کارت ویزیتی به زبان فرانسه نشانی او کوچه مخبرالدوله، تهران ذکر شده است، همراه با این شماره تلفن: ۸۹-۸۰. ادوارد سانژه همان کسی است که هدایت در واپسین سفر خود به پاریس، به یاری او، آپارتمان کوچکی را اجاره کرد که در روز جمعه ۱۶ فروردین ۱۳۳۰/۶ آوریل ۱۹۵۱ به آن جا نقل مکان کرد تا در روز بعد در همان جا خودکشی کند. با همین ادوارد سانژه است که هدایت در ساعت چهار بعد از ظهر روز دوشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۳۰/۹ آوریل

*J'ekrains de nouveau le manuscrit à vous  
que vous voulez me faire du plaisir en  
m'envoyant un exemplaire, car je suis  
devenu de plus en plus vieux et fatigué.  
Je fais votre commission à la librairie  
Danthès et elle veut de recevoir le manuscrit.  
Et elle des bonjour que vous lui avez adressé.  
Mais il n'a pas encore reçu la facture.  
Enfin, j'espère tout de même qu'on se  
verra un bon jour quelque part dans le  
monde! mes meilleures salutations à Madame  
et embrassez de ma part cette pauvre Balak  
que malgré votre affection elle ne vous aime  
pas.*

*Très bonne chance et bien affectueusement*

*J. M. S. P.*

*136 Avenue Hoche  
Téhéran.*

۱۹۵۰ در همین محل وعده‌ی دیدار داشته است و زمانی که او به سروعه می‌آید با در بسته‌ی آپارتمانی روبه‌رو می‌شود که در بوی شدید گاز فرورفته است و پس هموست که هدایت را نخست در بستر مرگ خود خواسته‌اش می‌یابد. سائزه هم چنان که اشاره شد در تابستان ۱۳۱۸ به پاریس می‌آید تا در کشور فرانسه مقیم شود. وی در نامه‌ای که به تاریخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۹ (۲۰ تیر ۱۳۱۸) از پاریس به زبان فرانسه با خطاب "روژه عزیزم" نوشته است می‌نویسد که نامه را هدایت هم بخواند:

"از تو و هدایت تشکر می‌کنم که از ظرافتی که داشتید که رفتید و غیبت مرا در آسیاب گاو میش جشن گرفتید. با همه‌ی علاقه و آفری که به دیدن شما دو تا دارم باید بگویم که بسیار خوشبختم (اگر بتوانم هنوز هم خوشبخت باشم) که در این عیاشی شرکت نداشته‌ام و حتی هزاران کیلومتر هم از آن فاصله داشته‌ام. این نامه را به هدایت هم نشان بده و به او بگو که آن را همچون نامه‌ای خطاب به خودش تلقی کند چرا که شوخی به کنار، در "منزل خرس سفید" (L'Ours Blanc) Chez کار زیادی هست (خوشبختانه قسمت اداری که من هم آنجا منزل دارم، ساعت ۱۱ صبح باز می‌شود) با این حال یکی از این روزها نامه برایش خواهم نوشت.

بیشتر برایم بنویسید. تو و صادق. از پنجره پاریس را نگاه می‌کنم. در این روشنایی، تابناک است. از این یادآوری فضای شب زنده‌داری‌های آن سال‌ها بگذریم و به نوشته‌ی منتشر نشده‌ی لسکو بازگردیم. وی در نوشته‌ی خود به طنز هدایت هم می‌پردازد تا بنویسد:

"هیچ چیز کمتر از طنز هدایت بی‌انگیزه و رایگان نیست چرا که این طنز، بازی و سرگرمی نیست بلکه اعتراضی پرشور است به بیهودگی و پوچی، یک اقدام و عمل شورشی است. این کار بدون خطر هم نبود: کاریکاتوری که می‌شد اسانه‌ی ادبی به ساحت مقدسی تلقی شود جزوه‌ای انتشار یافته از سوی صادق و یکی از دوستانش را مصور می‌کرد و باعث آن شد که این دوست هدف ضربه‌ی دشنه‌ی متعصبی قرار گیرد. زمانی که هدایت در هنرستان موسیقی



مشغول کار بود مسئولیت اداره‌ی مجله‌ی موسیقی که زیر نظر این مؤسسه منتشر می‌شد به او واگذار شد. و از آن هنگام در این ماهنامه مقالات حیرت‌آوری انتشار یافت همچون آن سلسله گزارشها درباره‌ی تحقیقات یک عالم هندی موهوم راجع به "اثر موسیقی بر گیاهان". آزمایشهای توصیف شده و منابع و مستندات متن بهت‌آور است. اگر راز این دست‌انداختن و شوخی برملا شده بود ممکن بود که برای نویسنده‌اش بسیار گران تمام شود. اما از نظر هدایت، این کار آن قدر ارزش داشت که پذیرش چنین خطری را توجیه کند.

این نوشته‌ی لسکو به دو اتفاق مهم زندگی هدایت در آن "عصر طلایی" اشاره دارد. نخستین رویداد که چاپ آن جزوه‌ی "پیشکش آوردن اعرابی به بارگاه ایران" به قلم علی مقدم همراه با دوطرح صادق هدایت است، همزمان با برگزاری جشن هزاره‌ی فردوسی در ۱۳۱۳

که می‌دانستیم به توقیف و بازجویی و بالاخره ممنوع القلم شدن او می‌انجامد.<sup>۱۰</sup> دومین رویداد، آن مقاله در مجله‌ی موسیقی است که نخستین بار، محمود کتیرایی در پی‌نامه‌ای که از سوی سید محمدعلی جمال‌زاده در کتاب پر ارج خود از آن سخن می‌دارد. مراجعه به این کتاب برای اطلاع از کم و کیف قضایا ضروری و واجب است.<sup>۱۱</sup>

همچنان که اشاره شد این نوشته‌ی لسکو چاپ نشده مانده است. او در چند مناسبت دیگر هم از هدایت و آثارش نوشته است که نخستین آن‌ها در زمان حیات هدایت هم منتشر شده است و همچنان که پیش از این هم گفته شد در همان سال‌ها به فارسی هم برگردانده شده است.<sup>۱۲</sup>

در این صفحات نخستین بار است که آثار هدایت موضوع بررسی جامعی قرار می‌گیرد و بازهم نخستین بار است که لسکو می‌نویسد که بزودی ترجمه‌ای از "بوف کور" به زبان فرانسه منتشر می‌شود. هم‌چنان که می‌دانیم تاریخ انتشار مقاله‌ی لسکو ۱۹۴۲ میلادی است، سالی که مطابق گاهنامه‌ی خورشیدی در ۱۱ دی ۱۳۲۰ آغاز شده و در ۱۰ دی ۱۳۲۱ پایان یافته است.

وی می‌نویسد:

"صادق هدایت استعدادهای متنوع دارد و مطالب هریک از کتابهای او کاملاً مختلف است. در آثارش خاطرات شخصی، که با عواطف شدید بیان شده (آئینه شکسته - مادلن) و داستانهای تاریخی (آخرین لبخند - آتش پرست) و مخصوصاً تشریح عادات و اخلاق ایرانی و قصه‌های خیالی دیده می‌شود".

لسکو سپس به تحلیل هریک از این انواع نوشته‌های هدایت می‌پردازد:

"داستانهای صادق هدایت خواننده را به محیط فقیران و دهقانان می‌برد... صادق هدایت خواننده خود را وادار می‌کند که به بدبختیهای بیچارگان توجه نماید و او را در رنجها و امیدهای این طبقه شریک می‌سازد... از بس صفات و خصائص اشخاص داستان صریح و برجسته است خواننده ممکن است گمان کند که مصنف خود همه را می‌شناخته و با ایشان در آسیاب گاو میش یا قهوه‌خانه ونک مفصلاً گفتگو کرده است... اکنون باید به صحبت اشخاص توجه کرد. همه آنها به زبان عامه، یعنی لهجه‌های تهران و شیراز و حتی مازندران گفتگو می‌کنند که آنقدر شیرین و زیباست خاصه وقتی که صادق هدایت عبارات را پرداخته باشد. به زحمت می‌توان باور کرد که این جمله‌ها در ضمن گفتگوی اشخاص یادداشت نشده و همه زاده خیال و تصور باشد.

نویسنده هم در توصیف و هم در مشاهده دقیق امور، قدرت بسیار دارد. اگر چند داستان او را بخوانید هرگز دو داستان نخواهید یافت که واقعه یا نتیجه آنها به طریقی در یکدیگر داخل شده و باهم مشابهت داشته باشد. مشکلاتی که در هر داستان پیش می‌آید هریک به طرز ی هرچه استادانه‌تر و مبتکرانه‌تر حل می‌شود... برای آنکه نمونه‌ای از هنر صادق هدایت به دست بیاید سزاوار است که یکی از بهترین داستانهای او مانند "محلل" ترجمه شود...".

شاید بی‌فایده نباشد اگر همین جا اضافه کنیم که سال‌ها بعد، لسکو این داستان کوتاه هدایت را به همراه داستان کوتاه دیگری از او، "زنی که مردش را گم کرد"، به فرانسه ترجمه کرد. این ترجمه‌ها در شماره‌ی ۸ مجله‌ی "شرق" (Orient) در سال ۱۹۵۸ به چاپ رسیده است. در هر حال، بگذریم.

لسکو در قسمت پایانی مقاله‌ی خود به بحث از "داستان‌های خیالی هدایت" (که شاید مناسب‌تر باشد آن‌ها را داستان‌های شوم بخوانیم؛ زیرا به استثنای داستان بوف کور هیچ‌یک به کلی دور از حقیقت واقع نیست) می‌پردازد و می‌نویسد:

"[این داستانها] ما را به عالم کابوس می‌برد که ساکنان آن دیوانگان و بیمارانند... همه این داستانها شامل یک انحراف از عالم عادی به عالم بیماری و جنون است. در این گونه موارد نیز مصنف کمال استادی را نشان می‌دهد. باید این هنر او را تصدیق کرد که توانسته است در این زمینه آثاری متغایر با آثار هوفمان و پو ایجاد کند و نمونه‌هایی کاملاً مبتکرانه ابداع نماید.

آنچه در آثار هدایت خصوصاً توجه را جلب می‌کند علاقه او به حوادث شوم و لذتی است که از تذکار مرگ می‌برد. هسته اصلی اکثر داستانهای او، حتی آنها که از دسته آثار خیالی وی به شمار نمی‌آید، مرگ یا جنایتی است... صادق هدایت هر لحظه تکرار می‌کند که تنها مرگ قابل آرزوست... دنیا هم مانند طبع انسانی قابل ترقی و اصلاح نیست. اگر تمدن می‌تواند اغلب دردها را درمان کند بزرگترین و مدهشترین دردها را شدیدتر می‌نماید. محیط ترقی یافته و کاملی که اعقاب ما در آن زندگی می‌کنند به موجب داستان "س. ک. ل. ل." از همه حیث بی‌نقص است؛ فقط یک درد بی‌دوا در آن باقی مانده: "یک درد بی‌دوا و آن خستگی و زندگی بی‌مقصد و بی‌معنی" است. اما باید دید که مرگ، این سراب دلکش، چه لذتی در برابر دارد؟ سعادت؟ یا دست‌کم آرامش در فراموشی عدم؟ صادق هدایت این سوال را نیز مطرح کرده و پاسخ و حشمتک آن را در داستان "آفرینگان" می‌دهد: مرگ هم مانند زندگی یاس آور است و

جز تصور عرفانی نفرت انگیزی نیست.

لسکو بحث خود را با تشریح داستان کوتاه "آفرینگان" دنبال می کند و به عنوان نتیجه گیری، این جمله را از زبان یکی از قهرمان های این داستان نقل می کند:

"... روح هم می میرد. آنهایی که قوای مادیشان بیشتر است بیشتر می مانند. بعد کم کم می میرند. چطور بدون تن می شود زندگی جداگانه داشت؟ همه چیز روی زمین و آسمانها دمدمی، موقتی و محکوم به نیستی است. چرا ما به خودمان امید زندگی جاودانی را بدهیم؟"

نوشته ی لسکو که پیش از این به مقایسه ی هدایت با ادگار آلن پو و هوفمان اشاره داشته بود، اکنون نیز از "مشابهت عجیب این نویسنده" با نروال<sup>۱۳</sup> سخن می گوید:

"این نویسندگان هر دو به آب و خاک خود و به ترانه های عامیانه علاقه دارند و در آثار هر دو ذوق به امور مرموز و عجیب دیده می شود. میان "بوف کور" و "اورلیا" (Aure'lia) مشابهت بسیار می توان یافت و در "اصفهان نصف جهان" که سفرنامه ساده ای است، صفحاتی خواننده را به یاد تاثیرات ایل دو فرانس (Ile de France) می اندازد که نروال در کتاب "دختران آتش" (Les Filles de Feu) بیان کرده است. البته گفتگوی تقلید در میان نیست زیرا هدایت پیش از آن که نگارنده او را به مطالعه آثار نروال وادارد این نویسنده را فقط به نام می شناخت."

این که لسکو - که در تابستان ۱۳۱۷ به ایران آمده است - تا چه زمانی در تهران مانده است بر این نگارنده روشن نیست. از اطلاعاتی که مقامات بایگانی اسناد سیاسی وزارت امور خارجه ی فرانسه در اختیار نگارنده گذاشتند (نامه ی

شماره ی ۶۳۹۰ مورخ ۱۹۸۸/۱۲/۲۸) چنین بر می آید که در آغاز جنگ جهانی دوم (اول سپتامبر ۹/۱۹۳۹ شهریور ۱۳۱۸)، به خدمت زیر پرچم احضار می شود و تا ۲۵ اکتبر ۱۹۴۰ (۳ آبان ۱۳۱۹) به انجام خدمت و وظیفه مشغول است. در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۱ (۳۰ مهر ۱۳۲۰) به صورت موقت در ۲۳ فوریه ۱۹۴۲ (۴ اسفند ۱۳۲۰) با حکم رسمی به مقام مدیریت مدرسه ی عالی زبان عربی در دمشق منصوب می شود. در اول مه ۱۹۴۲ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۱)، لسکو به سمت های دبیر انتشارات و کتابدار در انجمن فرانسه در دمشق برگزیده می شود. با توجه به این اطلاعات، باید گفت که نخستین ماموریت تحقیقاتی لسکو در ایران می بایست در تابستان ۱۳۱۸ پایان گرفته باشد، اما وی بار دومی نیز در ۱۹۴۲ (۱۳۲۱) - ۱۳۲۰)، به سفر تحقیقاتی به ایران می آید. چرا که خود او می نویسد در این سال در تهران بوده است و در ترجمه ی "بوف کور" از یاری های گرانبهای صادق هدایت بهره برده است. ۱۴. از این که اقامت دومین دقیقاً در چه زمانی آغاز شده است و در چه زمانی پایان گرفته است چیزی نمی دانیم. همین قدر هست که از تاریخ (۱۹۴۳/۲/۲۵ معادل با ۱۳۲۱/۱۲/۶) و لحن نامه ی هدایت که در این جا به چاپ می رسد چنین می توان دریافت که در زمان تحریر آن نامه، مدت زیادی از پایان گرفتن اقامت دوم لسکو در ایران نمی گذشته است.

*Votre le 25 II 43*

*Mon cher Roger.*

*C'est M<sup>r</sup> Godard en personne qui m'a remis votre honorable lettre, il y a assez longtemps, et vos bouquins me sont parvenus le même jour. Un très remerciement. La distribution est immédiate et effectuée sans tracas. A ce qu'il paraît malgré les prévisions de votre service cette livraison du musée et ethnographique a complètement échoué.*

*Dites bien des choses de ma part à Lou Khanoum. comment va t-elle? Vraiment elle nous manque à Fehran. Adieu les beaux soirs de Vanaque qui se rangent déjà dans le passé. Une manivelle nouvelle, le prix des boissons a vachement augmenté, tous les jours je me tiens la langue dans l'alcool de 90°.*

*Et qu'est ce devenu ce pauvre Balava martyr? Si par hasard elle se reproduit il faut me réserver un de ses beaux fils. Hélas, mes pleurs ne me font pas plaisir et ma seule consolation en ce bas monde est par là il y a quelques mois.*

*En ce qui concerne Boufe'ker, j'en ai que ce n'est pas exactement admissible.*

در میان اوراق و نامه های لسکو به نامه ای بر می خوریم به زبان انگلیسی که به تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۴۳ (۲۸ مهر ۱۳۲۲) از تهران، مدیر کتابفروشی دانش به روزه لسکو نوشته است و به نشانی انجمن فرانسه در دمشق فرستاده شده است. این نامه که از هدایت و کنجکاوی های ذهنی و فکری آن زمان هم خبری می دهد، چنین است:

آقای عزیز،



بنا به تقاضای دوستان آقای صادق هدایت، به پیوست فهرستی از آخرین انتشارات ایرانی را تقدیم می‌کنیم. خوشوقت خواهیم شد که نسخی ازین کتابها و یا کتابهای دیگر را در مبادله با نسخه‌هایی از کتب موجود ادبیات فرانسه و از جمله از آثار خود شما عرضه کنیم.

خواهشمند است سه دوره از آثار خودتان همراه منتخبی از آخرین آثار فرانسوی مانند

"Contrepoint par A.Huxley, Ed. stock" و "Imaginaire. par P.Sartre"

را برای ما بفرستید و صورت سفارشی خود را از کتابهای ما ارسال دارید.

فهرست آخرین انتشارات ما در زیر ارائه گردیده است.

همراه با احترامات فائقه

[نورالله] ایران پرست

پس در آن ایام جنگ جهانی دوم - که همه‌ی راه‌های عادی تماس مختل شده بود - با معرفی "دوستان هدایت"، کوششی هم شده بود که با برقراری نوعی مبادله و چه بسا معاوضه، دسترسی خوانندگان فارسی‌زبان را به کتاب‌ها و نشریات فرانسوی سهل و ممکن گرداند. البته از این که چنین تمهیداتی چه حاصلی داده است خبری نداریم، اما لااقل می‌دانیم در تهران آن سال‌ها که هنوز حرف و سخنی از سارتر و اگزیستانسیالیسم یا آلدوس هاکسلی بر سر زبان‌ها نبوده است، آدم‌هایی هم در جستجوی دستیابی به آثار این کسان بوده‌اند. آن کتاب سارتر در ۱۹۴۰ انتشار یافته است - که شاید هم عنوان آن را بتوان "تخیلی" ترجمه کرد و آن کتاب هاکسلی در ۱۹۲۷ در انگلیس چاپ شده و همان سال‌ها هم به فرانسه برگردانده شده است و محمود صناعی عنوان آن را به فارسی "نغمه‌های همساز" ترجمه کرده است.<sup>۱۵</sup>

پس از آن دومین ماموریت تحقیقی در

تهران، لسکو چه می‌شود؟

لسکو تا ۱۹۴۴ در دمشق است و در

آن جا از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ در مقام

دبیرکل انستیتو فرانسه‌ی دمشق خدمت

می‌کند. در ۱۹۴۴/۸/۱۷، در عداد

کارمندان سیاسی وزارت خارجه‌ی

فرانسه در می‌آید و از این پس به مشاغل

و ماموریت‌های سیاسی می‌پردازد

(تونس: ۱۹۴۴-۱۹۴۵، قاهره:

۱۹۵۳-۱۹۴۷، مکزیک: ۱۹۵۵-

۱۹۵۴، تهران: ۱۹۶۲-۱۹۶۰،

عمان:

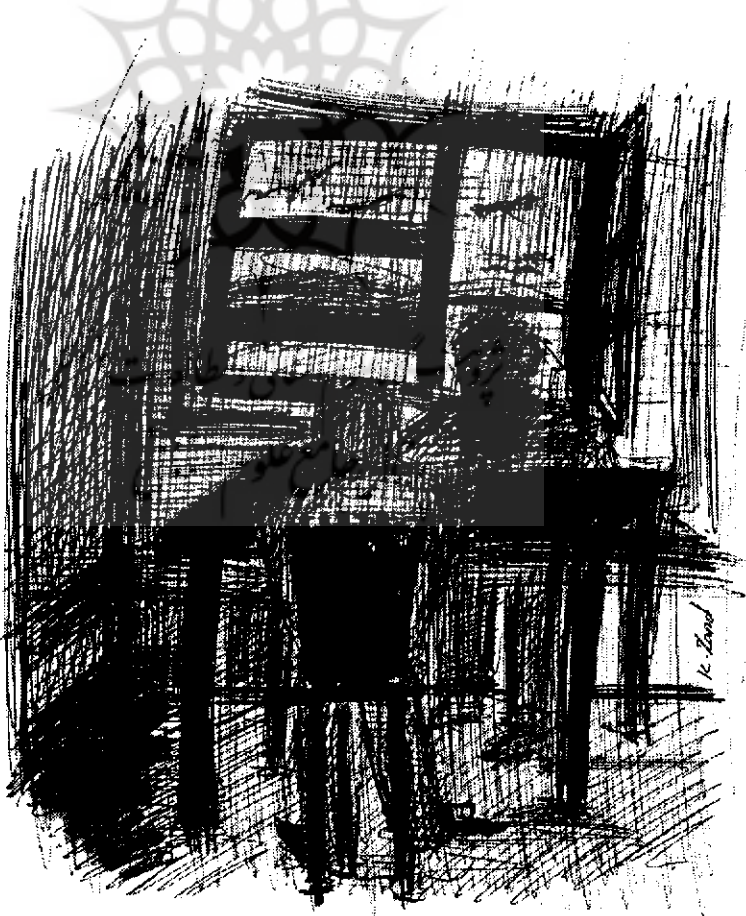
۱۹۶۸-۱۹۶۲ و بانکوک:

۱۹۷۲ - ۱۹۶۸). ماموریت او

در قاهره (مصر) از او ۱۹۴۷

(۲۳ مرداد ۱۳۲۸) آغاز می‌شود و

او نخست دبیراول شرق



(Premier secre taire d'Orient) است و سپس رایزن دوم شرق (۱۹۵۳-۱۹۵۱) می شود. در تهران (۱۹۶۲-۱۹۶۰) او رایزن اول سفارت فرانسه است. از تهران، با عنوان مقام فوق العاده و مختار به عمان (اردن هاشمی) می رود (۱۹۶۸-۱۹۶۲) و از آن جا هم با همین عنوان و مقام به بانکوک (تایلند) گسیل می شود (۱۹۷۲-۱۹۶۸). این دیگر آخرین مقام و ماموریت اوست. از این پس هم چنان که فرزانه نوشته است دوران صبر و انتظار است و سپس رویارویی با آن بیماری مرگ آیین<sup>۱۶</sup>. روزه لسکو در روز سه شنبه ۴ فوریه ۱۵/۱۹۷۵ بهمن ۱۳۵۳ در پاریس در می گذرد.

از روابط هدایت و لسکو در سال های بعد از اقامت دوم این یک در تهران چه می دانیم؟ در این زمینه در نامه های صادق هدایت به دوستش حسن شهیدنورائی اشاره هایی می یابیم که نقل آن ها در این جا بی فایده نیست و می تواند روشنگر هم باشد. مکاتبات هدایت با شهیدنورائی از ۷ ژانویه ۱۹۴۶ (۱۳۲۴/۱۰/۱۷) آغاز می شود و با نامه ی مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۵۰ (۱۳۲۹/۹/۲) هدایت که در آن دوستش را از حرکت عن قریب خود به سوی پاریس خبردار می کند، پایان می یابد.<sup>۱۷</sup>

نخستین بار در ۸ شهریور ۱۳۲۵ (۳۰ اوت ۱۹۴۶) است که هدایت سراغ آشنایان خود را در پاریس می گیرد: "... از Mase Henri و Lescot چه خبری دارید؟ هانری ماسه مشغول چه کاری است؟ اگر او را دیدید سلام مرا برسانید...". بعد دیگر خبری نیست تا کتاب "افسانه ها"ی صبحی به چاپ می رسد (۱۳۲۵). در ۱۳۲۶/۱/۲۹ (۱۹ آوریل ۱۹۴۷) می نویسد: "از کتاب اخیر صبحی که فرستادم یک جلد به لسکو بدهید" و بعد از آن در نامه ی ۱۳۲۶/۲/۲۴ (۱۵ مه ۱۹۳۷) باز می نویسد:

"... دو جلد کتاب اول صبحی را، یکی به اسم هانری ماسه و دیگری برای لسکو... فرستادم. حالا برسد یا نرسد دیگر نمی دانم... کتاب "زیر گنبد کبود" را برای لسکو می فرستم... و بعد مثل این که شهید نورائی از لسکو و ترجمه اش از "بوف کور" نوشته باشد، هدایت در پاسخ می نویسد:

"اینکه نوشته بودید لسکو خیال دارد حق ترجمه خود را به من واگذار بکند، جداً مخالفم و از گرفتن آن پرهیز خواهم کرد. این مطلب را مخصوصاً به او بگوئید. چون در مملکتی که در هیچ مورد حق آدم ادا نشده حالا کلاهبرداری از لسکو که زندگی درخشانی ندارد و زحمت ترجمه را کشیده و بعلاوه حق ترجمه برای ایران وجود ندارد خیلی مرد رندی است فقط ممکن است چند جلد از کتابش را برایم بفرستد...".

در نامه ی دیگری به تاریخ ۱۳۲۶/۴/۲۲ (۱۴ ژوئیه ۱۹۴۷)، در پاسخ شهید نورائی که از چاپ دو داستان کوتاهی که هدایت به زبان فرانسه نوشته بود، صحبت می کند و می نویسد:

"راجع به چاپ دو حکایت فرانسه، در صورتیکه تصمیم گرفته اید خوب است یک نفر آنها را مرور بکند. مثلاً لسکو شاید بتواند این کار را بکند. یکی از آنها Sampingue به نظرم قابل چاپ نیست و لیکن آن دیگری Lunatique را بعد از اصلاح، مثلاً لسکو در دنباله "بوف کور" می تواند چاپ بکند" و بعد اضافه می کند:

"کاغذش تاریخ و آدرس نداشت. من یکی دو کتاب که خواسته بود به آدرسی که برایم فرستاده بودید ارسال کردم اما هنوز جواب کاغذش را نداده ام".

در نامه ی بعدی (۱۸ مرداد ۱۳۲۶/۱۰/۱۹۴۷)، هدایت باز هم می پرسد: نمی دانم "افسانه ها"ی صبحی به دست ماسه و لسکو رسیده یا نه؟" و سپس اضافه می کند: "جواب لسکو را هنوز نفرستاده ام. فقط چند جلد کتاب از جمله "زیر گنبد کبود" را به آدرسی که داده بودید فرستادم. کاغذ خودش آدرس نداشت". آدرس لسکو هم چنان در نامه ی بعدی (۶ مهر ۱۳۲۶/۲۹ سپتامبر ۱۹۴۷) هم مطرح است: "بهر صورت اگر آدرس Lescot را دارید برایم بفرستید. مدتهاست که کاغذی بدون آدرس فرستاده هنوز جوابش را نداده ام. آدرسی که قبلاً داده بودید [ را ] گم کرده ام".

از لسکو در نامه ی مورخ ۱۱ آبان ۱۳۲۶ (۳ نوامبر ۱۹۴۷) هم خبری هست: هانری کُربن، ایران شناس فرانسوی که هرساله نیمی از سال را در تهران می گذراند به هدایت خبر می دهد: "لسکو به قاهره رفته. ماموریت گرفته." و

دانش  
تبرکات

تبرکات  
13th October 1948

Mr. Roger Lescot,  
c/o. Institut Français de l'Étude,  
Genève.

Dear Sir,

As I have by our friend Mr. Felix Doduvas we beg to enclose  
herewith a list of the latest French publications.  
We should be pleased to supply copies of these as well as  
other works in exchange for copies of the French literature available at your  
out including your own works.

Please let us have three sets of your works together with a  
selection of the latest French works such as "Imaginaire par E. Carrière" and  
"Contes pour A. Huxley, M. Proust" and place your order to supply your  
requirements of our works.

Our latest publications appear below.  
We beg to remain,

Yours truly,  
Nikolaï Milly

هدایت اضافه می کند: "من بالاخره جواب کاغذش  
را ندادم...".

حدود ده ماهی بعد (۱۴ مرداد ۱۳۲۷/۵ اوت  
۱۹۴۸)، باز هم به اشاره ای به لسکو در این نامه ها  
بر می خوریم:

"با لسکو، من هیچ جور مکاتبه ندارم. دو سال  
قبل کاغذی نوشت جوابش را ندادم. فقط شنیده ام  
که در سفارت فرانسه در قاهره است. حالا کجاست  
و چه می کند فقط خدا می داند!".

بار دیگری که صحبت لسکو در این نامه ها به میان  
می آید زمانی است که سخن از چاپ ترجمه ی  
فرانسه ی "بوف کور" است. هدایت در تهران با  
نویسنده ای فرانسوی آشنا می شود به نام ژوزف  
برایتباخ ۱۸ - که البته خیلی هم مایل است  
'معلوماتی' از او بخواند:

"به او وعده دادم که ترجمه فرانسه 'بوف کور' در

کتابخانه Grasset (گراسه) ممکن است چاپ شود و هر وقت چاپ شد از لحاظش خواهم گذرانید. مدتها گذشت.  
اخیراً کاغذی نوشته و بسیار اظهار وحشت کرده که رئیس این کتابخانه محکوم شده و چون ممکن است ترجمه این  
کتاب از بین برود حاضر است به فوریت اقدامات مقتضی را انجام بدهد به این معنی که با مترجم و با کتابخانه داخل  
مذاکره بشود و در صورت لزوم این ترجمه را در کتابخانه دیگر به چاپ برساند. باز هم بگوئید که خاج پرستان بیوفا  
هستند! من در جوابش نوشتم که مترجم از قراری که شنیده ام به مصر انتقال یافت و در این صورت کار بسیار مشکلی  
است که بتواند او را پیدا بکند و انگهی من دخالتی در این امور ندارم و هر کار که از دستش بر می آید می تواند بکند..."  
(۲۷ مهر ۱۹/۱۳۲۷ اکتبر ۱۹۴۸).

در این نامه ها آخرین باری که به لسکو اشاره ای می شود نامه ی مورخ ۱۳ خرداد ۱۳۲۹ (۳ ژوئن ۱۹۵۰) است:  
"چندی پیش کاغذی از Lescot (لسکو) داشتم. راجع به چاپ ترجمه بوف کور نوشته بود و یکی از دوستانش  
Souppault (سوپو) که عضو Unesco (یونسکو) است به من معرفی کرد. چند شب پیش در تهران از او ملاقات کردم.  
آدم عجیب بامزه ای بود. مقداری وعده سرخرمن داد و حالا پاریس است.

فیلیپ سوپو از شاعران به نام فرانسه بود و از نام آوران مکتب سوررئالیسم، و او از جمله کسانی بود که به هنگام  
انتشار ترجمه ی فرانسه ی بوف کور نقد ستایش آمیزی بر آن نوشت.<sup>۱۹</sup>

... و این پایان اشارات هدایت است به لسکو. پس از این چه گفته است و در آن اقامت چند ماهه ی پاریس هیچ در  
فکر آن دوست و ترجمه اش از آن کتاب هم بوده است یا نه؟ هیچ نمی دانیم. سال ها پیش، در آن نامه نوشته بود: "از  
همه این حرفها گذشته، امیدوارم که یکروز در این دنیا، در یکطرفی همدیگر را ببینیم!". این طور هم نشده بود.

می دانیم که چاپ ترجمه ی فرانسه ی بوف کور تا زمانی که هدایت در حیات بود، عملی نشد. "صادق هدایت در  
شب یا نیمه شب هشتم آوریل (یعنی هفتم آوریل شبانگاه) به زندگی خود پایان داده است" (محمود کتیرائی، یاد شده،  
ص ۳۶۴). معادل این دو تاریخ در تقویم خورشیدی می شود ۱۷ و ۱۸ فروردین ۱۳۳۰ و لسکو که در آن زمان  
هم چنان در مأموریت مصر است در ۳۱ مه ۹/۱۹۵۱ خرداد ۱۳۳۰ در هفته نامه ی ادبی و بسیار معتبر "اخبار ادبی"  
(Nouvelles littéraires) مقاله ای می نویسد در رثای دوستش با عنوان "ایران فقط سرزمین نفت نیست" که در همان

سال ها به همت حسن قائمیان به فارسی برگردانده شده است. ۲۰

لسکو در این مقاله می نویسد:

موزه دوم، شعریه  
ششم، دفتر هشتم  
فراویسی و موسیقی

"یک بازتاب مطبوعاتی کوتاه مرگ بزرگترین نویسنده پارسی زبان دوران ما، صادق هدایت، را در پاریس خبر داد. خبری که افسوس، در میان هیاهوی عصر ما تقریباً نادیده ماند. هدایت، در نهم آوریل، در کوچه شامپونه، با حرکتی تعمداً ساده و بی شک با همان خنده‌ی آکنده از تحقیر و بی پروائی که دوستانش خوب می‌شناختند به زندگی خود پایان نهاد". لسکو در ادامه می‌نویسد:

"درباره زندگی او سخن اندکی می‌توان گفت. به استثنای دو اقامت در پاریس و سفری تا اندازه‌ای کوتاه به هند، زندگی او با وجود غنی‌ترین تجارب باطن، به عادی‌ترین صورت ظاهر، تقریباً سراسر در تهران گذشت. با آن ذکاوت و فراست، اصل و نسبش به کنار، راه هر موفقیتی بر او گشوده بود. خصائل درونی او را برانگیخته بود تا شوربخت و تنگدست زیستن را برگزیند. هدایت، صداقت فراوان و حجب و فروتنی عمیق را با تهور و شوخفکری می‌آمیخت که اغلب رسوائی آور و افتضاح‌آفرین می‌شد."

بخش پایانی مقاله که به بحث از آثار هدایت و مقام او در ادبیات معاصر ایران می‌پردازد چنین آغاز می‌شود: "نام صادق همچون نام بنیانگذار اصلی ادبیات جدید ایران بر جای خواهد ماند".

بار دیگری که لسکو درباره‌ی هدایت می‌نویسد به مناسبت انتشار ترجمه‌ی "بوف کور" است. همچنان که گفتیم این ترجمه را نخستین بار، "مجله‌ی قاهره" در چند شماره‌ی متوالی خود منتشر می‌کند و چاپ این ترجمه در این مجله که در شماره‌های ۱۴۸-۱۴۷، فوریه - مارس ۱۹۵۲ (بهمن - اسفند ۱۳۳۰) آغاز می‌شود (ص. ۱۹۲-۱۷۲) در شماره‌های بعدی دنبال می‌شود (۱۴۹، آوریل ۱۹۵۲، ص. ۳۹۱-۳۶۷، ۱۵۱، ژوئن ۱۹۵۲، ص. ۱۸۵-۱۶۵؛ ۱۵۲، سپتامبر ۱۹۵۲، ص. ۲۶۳-۲۳۴ و ۱۵۳، اکتبر ۱۹۵۲، ص. ۴۳۵-۴۲۴). "مجله‌ی قاهره"، مجله‌ای است به زبان فرانسه و هم‌چنان که از نامش بر می‌آید در قاهره منتشر می‌شود. سراسر مجله و مطالبش به زبان فرانسه است و تنها در روی جلد، نام مجله به عربی آمده است: لاریفی دی کیر. در معرفی مجله و اهدافش چنین می‌خوانیم:

"مجله قاهره، مهمترین مجله فرانسوی زبان در خاورمیانه.

در خدمت مبادله فرهنگی میان شرق و غرب.

"برنامه ما:

- شناساندن آثار اصلی زبان فرانسه، اعم از کلاسیک یا معاصر، به مردم جهان.
- مطلع ساختن روشنفکران اروپائی از گرایشهای مهم و مسائل فرهنگی که نخبة روشنفکران شرق را به خود مشغول می‌دارد.
- انتشار کلیه نوشته‌های مهم درباره‌ی تاریخ و تمدن مشرق اعم از این که از آثار متخصصان اروپائی باشد یا مصری و یا شرقی.
- فراهم آوردن امکان عرضه آثار برای نویسندگان فرانسوی زبان مصری تا آثار خود را عرضه کنند و در جهان مورد سنجش قرار گیرند.
- آگاه کردن محافل فرهیخته مصر و مشرق از گرایشهای روشنفکری و مهم‌ترین آثار هنری غرب."

مجله در ۱۹۳۸ بنیان گذاشته شده است. در دسامبر ۱۹۵۱ الکساندر پایادوپولو ۲۱ مدیر مجله است و تا ۱۹۵۳ همچنان همو مدیر مجله است. در میان همکاران مجله هم نام بسیاری از بزرگان علم و ادب و شرق شناسی فرانسه را می‌یابیم.

نویسندگان مصری فرانسه زبان هم فراوانند. بی شک مجله از کمک‌های مستمر دولت فرانسه هم برخوردار بوده است.

ترجمه‌ی "بوف کور" را مقدمه‌ای همراهی می‌کند با عنوان "صادق هدایت". در این متن، لسکو بسیاری از مضامینی را که پیش از این در مقاله‌ی کوتاه یاد شده‌اش به مناسبت خودکشی به اجمال متذکر شده بود با دقت و تفصیل بیشتری تکرار می‌کند.

این همان متنی است که بعدها که ترجمه به صورت کتاب منتشر می شود (۱۹۵۳) در مقدمه ی کتاب هم می آید (ص ۲۰-۹)، و تا آن جا که من می دانم تاکنون به فارسی برگردانده نشده است.

لسکو از ادبیات کهن فارسی می گوید و پیشینه ی هزارساله اش و این که در دوران ما، تحت تاثیر غرب برخی نویسندگان ایرانی چنین نیاز دیدند که خود را از چنین میراثی رها سازند و "هنر نوتری را در کشور خود پایه ریزی کنند" و هدایت از جمله ایشان بود و "بوف کور" مهمترین اثر اوست.

"از زندگی خارجی او سخن کمی می توان گفت. در واقع، استقلال فکری، حجب و فروتنی و صفای باطن او را به انتخاب زندگی بیسر و صدا و رنجهای انسان نخبه ای برانگیخت که از سازش و مصالحه سرباز می زند. این جهان را خوار می داشت و آنچه تحقیر او از جهان را تعدیل می کرد تنها رثوت فراوان قلبی و ذهنی مترصد برای تشخیص جنبه مسخره آمیز امور و هم چنین بلندنظری او نسبت به دوستانش بود."

از این پس لسکو به اختصار از زندگی و آثار هدایت می نویسد و سپس درباره ی "بوف کور" می نویسد و در پایان از ترجمه ی خود می گوید:

"شرایط گوناگون انتشار این ترجمه را که متأسفانه پس از مرگ نویسنده صورت می گیرد به تاخیر انداخت.

وی در ۱۹۴۲ دوستانه پذیرفته بود که مرا در انجام آخرین اصلاحات یاری دهد. با وجود این که به این ترتیب از کمکی ارزش ناپذیر بهره مند شدم اما خود از نواقص متنی که به چاپ می سپارم غافل نیستم. همچنان که ایرانشناسان به خوبی می دانند باز آفرینی زیباییهای یک اثر فارسی در زبان ما بدون ضایع کردن خصصتهای اثر اصلی که اغلب هم خواننده اروپائی را سردرگم و مشوش می کند وظیفه ای دشوار است. در واقع زبان فارسی نه از آن حشو و زوائد و نه از آن تکرارهایی می هراسد که ذوق و سلیقه ما را به پرهیز از آنها بر می انگیزد و نه از آن تصویرهایی که به طبع ما

حیرت آور و یا پرآب و رنگ می نماید. بنابراین ترجمه اگر نخواهد نامطلوب نماید گاهی باید از وفاداری به اصل دور افتد، ایجاز پیشه گیرد، چندین لفظ مترادف (خاصه صفات وصفی) را که در جمله ای آمده بی آنکه غنائی در معنی پدید آورد در یک لفظ گردآوری، برخی تشبیهات را تغییر دهد. اما من چنین آزادیهای را بر خود روا نداشتم مگر آن زمان که به نظر من مطلقاً ضروری آمدند و آنجا هم که در شک بودم امتناع را مرجع دانستم. مثلاً به این ترتیب است که در ترجمه فرانسه، دهان قهرمان زن مزه تلخ "کونه ی خیار" را دارد هم چنان که در فارسی. شاید که این امر شگفتی خواننده را برانگیزد. اما هر تصویر دیگری به متن لطمه فراوان می زد.

بالاخره نکته ی دیگر: ممکن است که چندین قطعه ی کتاب بیش از اندازه پرطمطراق - نظرم به آغاز قسمت اول است - و یا ناروشن و حتی نامنسجم جلوه کند. فراموش نباید کرد که نویسنده دانسته در پی چنین اثرهایی بوده است که ترجمان احوال بیماری می شود که سرگذشت خود را در فاصله ی میان دو هدیان گوئی برای ما حکایت می کند. سبک عامداً مغلق رویداد نخست و سبک، گاهی بسیار عامیانه، و مبتذل، رویداد دوم از دو وضع روحی متضاد ناشی می شود که خود باز هم این تضاد را شدت می بخشند."

این است همه ی آنچه به مناسبت انتشار نامه ای به تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۴۳ (مطابق با ۶ اسفند ۱۳۲۱) از صادق هدایت به روز



لسکو فراهم آورده شد. اکنون با مترجم "بوف کور" به زبان فرانسه آشنایی بیشتری داریم که چه زمانی به ایران آمد و با هدایت چگونه آشنا شد و آن "رمان" هدایت را در چه زمان و چگونه به فرانسه برگرداند و بعد هم رابطه‌ی او با هدایت چگونه بود و هدایت را چگونه می‌دید و چگونه می‌شناخت و مقام او را چه می‌دانست. در سطورى که گذشت از زندگی و فعالیت‌های هدایت آن سال‌های پایانی "عصر طلایی" هم لحظه‌ها و تصویرهایی می‌بینیم.

«آن داستان تهیه "سخنرانی" برای رئیس اداره کل موسیقی کشور درباره موسیقی و اثرات آن بر جمادات و نباتات و حیوانات و استناد به تحقیقات دانشمندی هندی در خواب هم مرا رها نکرد: مثل اینکه جانی دعوت داشتیم. جای مهمی بود. مهم ازین نظر که لباس بهتر و مرتب می‌خواست که ما نداشتیم. و بالاخره با همان سرو وضعی که داشتیم رفته بودیم. این طور می‌نمود. در هر حال الان من روی لبه تخت نشسته بودم و او هم روی زمین دراز کشیده بود. من گفتم: "بالاخره اصل قضیه چه بود؟ جمال زاده نوشته که سخنرانی بوده و شما هم متن سخنرانی را نوشته‌اید و داده‌اید به دست سخنران و سخنران هم آن متن را به مناسبت مراسمی در برابر بزرگان و دانشمندان خوانده است و شما هم آن ته سائلن نشسته‌اید و به ریش همه خندیده‌اید! الان اصلاً یادم نیست که آن مقاله‌ها در "مجله موسیقی" به عنوان متن سخنرانی چاپ شده است و یا به عنوان مقاله؟ در هر حال، آنها را سالها قبل خوانده بودم و همان موقع این حرف که عالمی هندی اثر موسیقی بر گیاهان را کشف کرده توجهم را جلب کرده بود". در جوابم حرفهائی زد که من یادم نیست که روایت جمال زاده را تأیید کرد که کنفرانسی بوده و یا این که اصلاً مقاله‌ای بوده. و همان طور روی زمین دراز کشیده بود. عینک به چشم و با پیراهنی آستین بلند و سفید. و بعد من پرسیدم: "پس عکس العمل آن مدیر چی بود؟ مگر با شما رفیق نبود؟ یعنی نفهمیده بود؟ بعد هم نفهمید؟" از جوابی که داد فقط عصیانیت مدیر یادم مانده. و بعد گفت: "ما جوانهای ۲۳-۲۴ ساله بودیم. مدام آدم و عالم را دست می‌انداختیم. مدیر به خشم آمده بود، اما خشم او دور میزی، در یکی از نشستهای مشروب خوری، با چند تا گیلاس و مقداری اخم و تخم و خوش و بش حل شد". و حالا دستهایش را زیر سرش به هم گره زده بود و سقف را نگاه می‌کرد. بیدار که شدم فهمیدم خواب صادق هدایت را دیده‌ام و در آن

پوره نوم، شماره  
ششم، هفتم، هشتم  
مزاروسینوسوشتانور بو



میان‌های خواب و بیدار تند حساب کردم که بینم در آن حوالی شهریور بیست، سن هدایت چقدر بوده! و بعد با خودم و به خودم خندیدم. فس و فس در مقاله نویسی این عواقب را هم دارد!

حالا دیگر می‌رسیم به آن نامه‌ی فرانسه که بدون خط‌خوردگی نوشته شده است. چه حرف مهمی دارد؟ اشاره‌ای به "شبهای ونک"؟ اشاره‌ای به ترجمه‌ی "بوف کور" که لسکو می‌خواهد هدایت آن را مجدداً بازبینی نماید و هدایت نمی‌خواهد "چرا که بیش از بیش پیر و تبیل شده‌ام" یا داستان حیوان‌ها: سگی که صاحبش نمی‌داند چگونه محبتش را به خود جلب کند یا گربه‌ای که رفته است و باز نیامده است: "گربه بیچاره من و تنها تسلاى من در این دنیای دون!"

تهران، ۴۳/۲/۲۵ (۱۳۲۱/۱۲/۶)

روژه عزیزم:

مدتی پیش بود که آقای گدار شخصاً مرقومه شریف را به من داد. کتابهای شما هم همان روز به دستم رسید. هزاربار تشکر.

خیالتان راحت باشد توزیع فوری انجام شد. این طور که معلوم است با وجود پیشگوئی طالع بیتان، این قضیه موزه قوم نگاری بکلی با شکست مواجه شده است.

سلام و ارادت فراوان مرا به "خانوم" برسانید. حالش چطور است؟ واقعاً که جایش پیش ما در تهران خالی است.

خداحافظ شبهای زیبای ونک که اکنون دیگر در گذشته جا گرفته اند. یک خیر بد: قیمت مشروبات فوق العاده بالا رفته، هرشب من با الکل ۹۰ درجه، لیبی تر می کنم (زبانم را در الکل ۹۰ درجه خیس می کنم).  
و آن بیچاره "بالک" (Balek) مصیبت کشیده چه شد؟ اگر اتفاقاً تولید مثل کرد باید یکی از پسران خویش را برای من کنار بگذارید. اما افسوس، گریه هم نکنید، که گریه بیچاره من و تنها تسلی من در این دنیای دون چند ماه پیش گم شد.

درباره "بوف کور"، فکر می کنم که مطلقاً لازم نیست که دستنویس را از نو بررسی کنم مگر این که شما بخواهید با فرستادن نسخه ای مرا خوشحال کنید چرا که من بیش از پیش پیر و تنبل شده ام.  
پیغام شما را به کتابفروشی دانش دادم که همین اواخر هم ۱۱ بسته از کتابهایی را که برایش فرستاده بودید دریافت کرده بود اما هنوز صورت حساب را دریافت نکرده است.

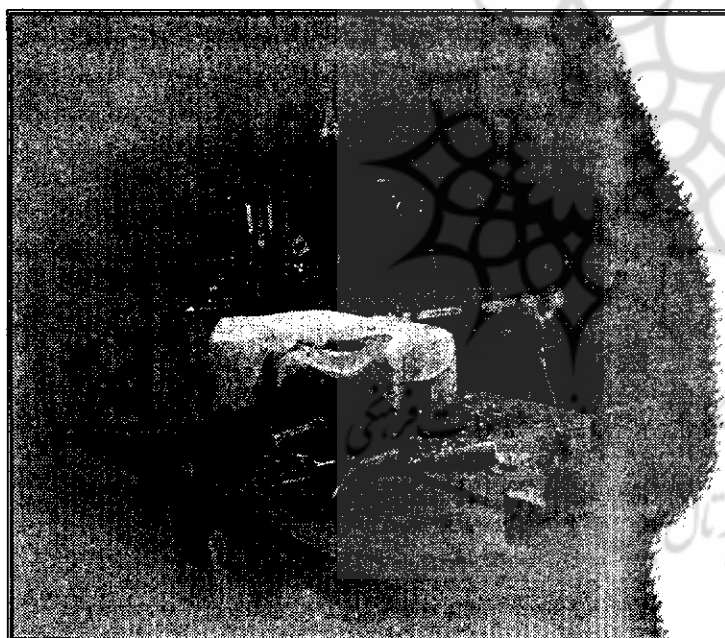
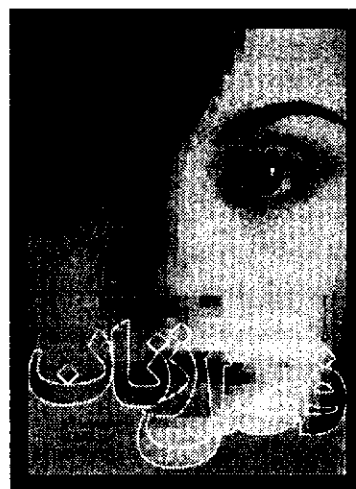
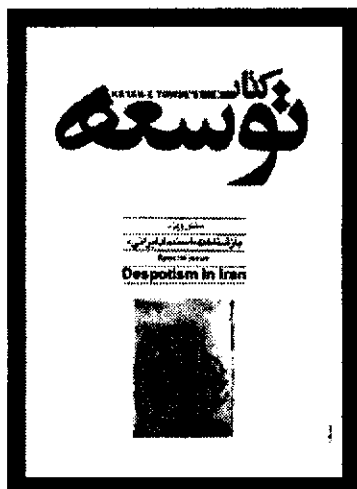
بالاخره از همه این حرفها گذشته، امیدوارم که یکروز در این دنیا، در یکطرفی هم دیگر را ببینیم بهترین سلامهای من برای خانم و این "بالک" بیچاره را که با وجود همه محبتهای شما، دوستان ندارد، از طرف من بیوسید.  
بخت خوش و با مهر بسیار

صادق هدایت  
۱۳۶ خیابان هدایت  
تهران

### پانویس

- 1- Roger Lescot.
- 2- Jose Corti.
- ۳- نگاه کنید به: "نظریات نویسندگان بزرگ درباره ی صادق هدایت، زندگی و آثار او"، ترجمه ی حسن قائمیان، چاپ سوم: تهران، کتابهای پرستو، ۱۳۴۳، ۲۹۲ ص. (۰).
- ۴- م. ف. فرزانه: "یادداشتی برای زنده ها" در: خرد و آزادی: یادنامه دکتر امیرحسین جهانبلگو، به کوشش کریم امامی و عبدالمحسین آذرنگ، تهران، باغ آینه، ۱۳۷۲، ص. ۷۳-۷۱.
- 5- Louis Massignon.
- ۶- نگ: روزه لسکو، "صادق هدایت"، سخن، سال ۳، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۲۵، ص. ۱۱۷-۱۱۱.
- ۷- نگ: محمود کتیرایی، کتاب صادق هدایت، تهران، کتابفروشی اشرفی و انتشارات فرزین، ۱۳۴۹، ص. ۱۳۸.
- ۸- درباره ی همه ی این اطلاعات نگ: "نامه های اداری هدایت" در نامه های صادق هدایت، گردآورنده محمد بهارلو، تهران، نشر اوجا، ۱۳۷۴، ص. ۲۶۶-۲۶۱.
- 9- Edouard Saenger.
- ۱۰- نگ: به مقاله ای از همین قلم درباره ی "وغ و غ ساهاب"، کتاب بی همتا در شصت سال بعد، چشم انداز، ۱۴، ۱۳۷۳، ص. ۱۲۱-۱۲۰.
- ۱۱- نگ: محمود کتیرایی، یاد شده، ص. ۲۶۳-۲۶۰.
- ۱۲- روزه لسکو، "صادق هدایت"، سخن، سال ۳، شماره ۲، ص. ۱۱۰-۱۱۷.
- 13- Nerval.
- ۱۴- "بوف کور" ترجمه ی فرانسه، مقدمه، ص. ۱۸.
- ۱۵- نگ: محمود صناعی، "آلدوس هاکسلی"، سخن، سال ۲، شماره ی ۲، ص. ۱۱۰-۱۰۵.
- ۱۶- نگ: 937. p. Annuaire diplomatique: 1975.
- ۱۷- نگ: صادق هدایت، "۸۲ نامه به حسن شهید نورانی"، مقدمه و توضیحات از ناصر پاکدامن، پاریس، چشم انداز، ۱۹۹۹.
- 18- Joseph Breitbach.
- ۱۹- نگ: (Ph. Souppault, "La Chouette aveugle", Journal de Geneve, 6/9/1953).
- ۲۰- برای تجدید چاپی از این ترجمه نگاه کنید به: مریم دانایی برومند (گرد آورنده)، ارزیابی آثار و آرای صادق هدایت، تهران، نشر آروین، ۱۳۷۴، ص. ۵۶-۵۳.
- 21- A Iexandre Papadopoulo.

## نشر توسعه منتشر کرده است



### آتلیه آزاد شریف

آموزش مجسمه سازی ، طراحی ،  
نقاشی ، نقاشی کودکان

زیر نظر اساتید مجرب

آدرس : شهرک غرب - خیابان ایران زمین \* بالاتر از بازار گلستان \*

نیش کوچه دوم طبقه زیرین آتلیه شریف

تلفن : ۰۹۱۱۲۴۰۵۳۵۸ کامران شریف

۰۹۱۱۲۳۸۸۶۰۰ امیر معید

### فرم اشتراک ماهنامه ی بایا

مجله بایا ، مبلغ ..... برای اشتراک ..... شماره (از ..... تا ..... ) مشترکین در ایران به حساب جاری شماره ۲۰۶۲۴۰ بانک سپه شعبه

ایران شهر و مشترکین خارج از کشور به حساب ارزی شماره ۹۹۱۳۹ بانک سپه میدان فردوسی کد ۱۲۰۰

به نام فرخنده حاجی زاده واریز شد و فیش آن به پیوست ارسال می شود. شماره های درخواستی را به نشانی : .....

..... (کد پستی ..... ) به نام ..... ارسال کنید .

اشتراک سالیانه (با احتساب هزینه ی پست) : تهران ۴۰۰۰۰ ریال ، شهرستان ۴۵۰۰۰۰ ریال ، خاورمیانه ۵۰ دلار ، سایر کشورها ۶۰ دلار

با اشتراک به بقای بایا کمک کنید .